

# شعوبیت فردوسی

## بقلم آقای ذبیح‌الله صفا

شعوبیه ۱ از همان اوائل که بفکر تفصیل نژاد خویش بر قوم نازی افتادند شروع بذکر مفاخر اجداد خود و مطالب اعراب کردند و درین باب رساله‌های فراوان که عدد آنها بصددها بالغ میشد نگاشتند. عقائد و افکار جدیدی بمیان آوردند و برخی از مذاهب کوچک اسلامی را نیز برای حفظ مصالح خود تقویت کردند. ترویج عقائد و افکار شعوبی را فقط علما و نویسندگان برعهده نداشتند بلکه يك قسمت از مجاهدات این نهضت برعهده شعرائی بود که از نژاد غیر عرب بوده و بزبان آنان شعر می‌ساختند. امروزه چیزی که در میان آثار شعوبیان تقریباً حفظ شده و بدست ما رسیده است اشعار همین شعرای وطن پرست فداکار است و ما ازین میان فقط با آثار شعوبیان ایرانی کار داریم. در این آثار اغلب بذکر مطالب اعراب و مفاخر و عقائد مذهبی ایرانیان قدیم برمیخوریم. ازین اشعار در کتب ادب و تاریخ قدیمه فراوان یافت میشود چنانکه در دسترس همه است و ما اکنون دوسه نمونه از آنها را بدست می‌دهیم:

یکی ازین شعراء گوید:

فلست بتارك ایوان کسری  
وضب فی الفلاساع و ذئب  
و دیگر گوید:

شتان راس یفخر التاج به  
و اسمعیل بن یسار بدین ابیات بزرگی ایرانیان را گوشزد میکنند.

من مثل کسری و سابور الجنودما  
و الهرمزان لفخر او لتعظیم  
اسدانکنا تب یوم الروعان زحفوا  
و هم اذلوا ملوک الترتک والرؤم

متوکللی در این قصیده بزرگی نژاد خویش اشاره میکند و بنی‌هاشم (دسته بنی‌عباس) را بیازگشت بسرزمین خود برای خوردن سوسمار و چراندن کوسقند دعوت مینماید:

انا ابن الاکارم من نسل جم  
و حائر ارت ملوک العجم

۱ - راجع بشعوبیه و علل پیدایش و اصول آن حضرت فاضل معظم آقای همائی دامت افاضانه مفصلاً در مجله مهر بحث کرده و خواهند کرد. و بنده اگر گستاخانه در اینجا نامی از آن برده‌ام باختصار و برای روشن ساختن برخی از مطالب مقاله و پی بردن بمبانی و مبادی عقائد شعوبی فردوسی است.

۲ - اشاره بقصیده معروف امرؤالقیس است و اسامی فوق در این دوبیت از آن قصیده آمده است:

قمانک من ذکری حمیب و منزل  
بسقط الؤوی بین الدخول فحومل  
فتوضح فالمرطاط لم یفترسهما  
لما نسجتها من جنوب و شمال

فقل لینی هاشم اجمعین هلموا الی الخلع قبل الندم  
 فعودوا الی ارضکم بالحجاز لا کل الضباب و رعی الغنم

شدید ترین اشعاری که از شعرای شعوبی بر ضد اعراب میتوان یافت اشعار بشار بن بردین بر جوخ طخارستانی است. این مرد علاوه بر آنکه چندین جا با ایرانی بودن خود و بزرگی اجداد خویش و ملت ایران فخر میکند؛ در ذکر یستی تازیان نیز شدت کلی نشان میدهد و نژاد عرب را بجدی یست می شمارد که یکی از اعراب میگوید که سگ حاضر نیست نسب ترا داشته باشد. و در این ابیات بسختی بر اعراب حمله می کند :

خلیلی لا انام علی اقصار و لا آبی علی مولی و جار  
 و عننه حین تأذن بالفخار و نادمت الکرام علی العقار  
 احین کسیت بعد العری خزاً بنی الاحرار حسبک من خسار  
 و کنت اذا ظممت الی قراح شرکت الکلب فی ولغ الاطار  
 تریع بخطیبه کسر الموالی و ینسک المکارم صید فار  
 و تغدو للقتافذ تدریها ولم تمقل بدراج الدیار  
 و تتشع الشمال للابسیها و ترعی الضان بالمد القفار  
 مقامک بیننا دنس علینا فلیتک غائب فی حر نار  
 و فخرک بین خنزیر و کلب علی مثلی من الحدت الکبار ۱

علاوه بر این یکی از افکار شعوبی را بشار با کمال قدرت انتشار داده است و آن عبارتست از تفضیل آتش ( عنصری که نزد ایرانیان محترم بود ) بر خاک ( عنصری که در اسلام محترم و قبله مسلمان از آنست و آدم نیز از آن ساخته شده ) و بر تری نهادن ابلیس بر آدم ازین جهت که ابلیس از آتش تا بنک و آدم از خاک تیره است . این بیت ازو در تفضیل آتش بر خاک مانده است :

الارض مظلمة و النار مشرقة و النار معبودة مذکات النار ۲  
 و این دو بیت را در بر تری شیطان بر آدم گفته است :  
 ابلیس خیر من ابیکم آدم فتنبهاوا یا معشر الفجار  
 ابلیس من نار و آدم طینه و الارض لانسمو سمو النار ۳

\*\*\*

از ذکر این سطور فهمیده میشود که طرفداری و ذکر عقاید و افتخارات اجدادی و تمسخر اعراب در میان شعوبیون ایرانی خیلی پیش از فردوسی مرسوم بود و دنباله آن تا چند قرن بعد ادامه داشت . فردوسی در زمانی میزیست که از غوغای شعوبیه تا حدی کاسته شده بود ولی باز برخی از ایرانیان غیور از اینکه هنوز خلفای عباسی تکیه بر مسند اجداد با افتخار آنان کرده و لااقل بصورت ظاهر بر ایرانیان حکومت میکردند ؛ متغیر بودند و نیز خاطره های هول آور چهار پنج قرن قبل و قتل و غارت های بیرحمانه تازیان را هنوز در یاد داشتند و نمیتوانستند باین آسانی از انتقام دل برکنند .

۱ - آغانی ج ۳ ص ۳۳ این ابیات را بشار در جواب عربی بدوی که گفته بود « موالی را با شعر چه کار » در محضر یکی از بزرگان بصره سروده است .

۲ - این بیت باین ترتیب نیز ضبط شده است :  
 الارض سافاة سوداء مظلمة و النار معبودة مذکات النار ( بلوغ الارب )

۳ - نکت الهمیان فی نکت العمیان . مصر . ص ۱۲۷

بخصوص که اینوقت موقع استحصاد کنی زحمات شعویون قرون سالفه بود و جاداشت که گویند کانی مقتدر غرور ملی را از نو در ایرانیان برانگیزانند . فردوسی این کار عظیم را بعهدہ گرفت و مردانه انجام آن موفق گردید . فردوسی در ذکر مفاخر ملی کاملاً نظر شعوبی داشت و اصولاً در کمال قدرت میتوان گفت که این شاعر بزرگوار ملی از افراد مبرز فرقه شعوبیه است و همچنانکه افکار و عقاید شعوبی درسین اولیه پیدایشش در بشارین برد و عبدالله بن السفیع با کمال قوت ظاهر گردید؛ در اواخر ایام وجود خویش در فردوسی با بهترین هیئت و قویترین حالت متجلی شد . رانضی بودن او بعقیده ما نتیجۀ قطعی شعوبی بودن اوست چه این مذهب یکی از بهترین و مناسب ترین پناهگاه های شعوبیه بود و اینان آن را برای توحید مذهبی و ایجاد ملیتی جدید و مستقل در ایران بسیار مناسب میدیدند و اصولاً وقتی که دیدند باروی کار آوردن بنی عباسی آمال ملی ایشان کاملاً بر آورده نشد بفرکر این افتادند که مگر در اثر انتقال خلافت بملویان باین مقصود برسند چنانکه روزی فضل بن سهل فارسی بانعم بن حازم العربی مناقشه ای میکردند و فضل نقل خلافت را از عباسیان بملویان بهتر دانست . نعیم باو گفت که تو میخواستی سلطنت بنی عباس زائل بشود و باولاد علی برسد آنگاه تو با آنان حيله ورزیده سلطنت را بایرانیان منتقل سازی ۱ . علاوه برین این مذهب ملجاء و مهرب یکمده از افراد شعوبیه بود و آنانکه میخواستند از افکار اجداد ایرانی خود برضد مشتی مردم متعصب دفاع کنند لباس این مذهب را بر قامت افکار خویش راست میکردند .

فردوسی در کمال صراحت مانند ایرانیان قدیم آتش را تقدیس میکند و آنرا فروغ ایزدی میخواند ۲ و حال آنکه همه جا خاک را نزنند و تیره و پست مینامد و در یکجا میگوید،

زمین را بلندی نبد جایگاه یکی مرکز تیره بود و سیاه  
ستاره بسر بر شگفتی نمود بخاک اندرون روشنائی فرود

و بالاخره فردوسی آتش را که فروغ ایزدی میداند قبله ایرانیان معرفی مینماید و خاک را که نزنند و پست میخواند قبله تازیان مینامد و میگوید :

بدانکه بدی آتش خورنگ چو مر تازیان راست محراب سنگ

فردوسی در تمام این موارد عقیده معروف بشار را که در فوق ذکر آن رفت تعقیب می کند و پیداست که در ضمن اظهار این عقاید و عقاید شدیده دیگر ناچار است که متشیع و پناهنده بخاندان رسالت باشد .

فردوسی در تحت تاثیر فکر شعوبی خود بحدی نسبت بتازیان تعصب میورزد که مانند یک شعوبی متعصب و مقتدر اوائل عهد عباسیان ؛ از اولین دفعه که در سلطنت ساسانیان باعراب بر میخورد آنرا « نادان » و « دانش ناپذیر » میخواند ۱ و بالعکس ایرانیان را آزاده و بزرگوار میدانند و چون سعد وقاص را در تکابوی فتح ایران می بیند و میداند که سر های جوانان و دلیران ایران از بد کرداری چرخ پیر یا یکوب سم ستوران تازیان میگردد با تاسف میگوید که :

دگر گونه شد چرخ گردون بیچهر از آزادگان یاک بپرید مهر

۱ - ضحی الاسلام ص ۴۴ - ۴۵

۲ - رجوع شود به ج ۱ شاهنامه سلطنت هوشنگ

۳ - رجوع شود بسلطنت شاپور ذوالا کتاف و دست اندازی طایر غسانی بایران

وبالآخره غیرت وطن پرستی و فکر شعوبی او چنانش بحرکت درمیآورد که روز غلبه تازیان خشک کام گرسنه را برمرز خرم و آباد ایران روز اهریمنی مینامد:

که زودآید این روز اهریمنی  
چو گردون گردان کند دشمنی  
و بر سر و تاج و تخت و بزرگی و وفر و بختی که از تازیان شکست آید دریغ میگوید و افسوس میخورد و متحیر است که چرا نیزه های ایرانیان که از کوه قارن عبور میکند و آن تیروبیگان که از آهن میگذرد و تیغ تیزی که گردن پیل و شیر را بریز میآورد؛ بر تنهای برهنه و پوست تازیان کارگر نیست! این مرد ایران دوست وقتی که منبر تازیانرا بجای تخت کیانی و پوشش پشمینه ایشان را بجای جامه های زربفت خسروانی مشاهده میکند از کثرت اندوه ناله میکشد و بزبان دیگران آنچه را که میخواهد و لازم است میگوید و بر گردش واز گونه چرخ هزاران دشنام میفرستد و چون میبیند که دور ساسانیان باآخر رسید و دوره تازیان آغاز گردید با کمال تاسف و دلی افسرده میگوید:

چو زین بگذری دور عمر بود سخن گفتن از تخت و منبر بود!

شاعر بزرگ ما سخت تر و شدید تر از هر یک از شعوبیان وطن پرست ایرانی هر جا که برسوم و زندگی عرب میرسد از ذم و تکذیب آن خودداری نمی کند و آنرا با لفاظی و القابی چون: «سوسمار خواز» و «مارخوار» و «اهرمن چهره» و «بی بهره از دانائی و شرم» و «زاغ سار» و «بی هوش» و «بی دانش» و «بی نام و ننگ» و «گرسنه شکم» و «هیوان مست گسسته مهار» و مانند اینها میخواند و از ذکر مطالب آنان کوتاهی نمی نماید. گاه از زبان رستم بسعد و قاص؛ می گوید:

بنزد که جوئی همی دستگاه  
برهنه سیهبد برهنه سیاه  
بنانی نو سیری و هم گرسنه  
نه پیل و نه تخت و نه باروبنه

ز شیر شتر خوردن و سوسمار  
که تاج کیانی کند آرزو  
شما را بدیده درون شرم نیست  
بدین چهره این مهر و این رای و خوی  
و گاه از زبان یزدگرد بمرزبانان طوس؛ اعرابرا باین لحن شدید استهزاء میکند:

همانا که آمد شما را خبر  
از این مار خوار اهرمن چهرگان  
نه کج و نه نام و نه تخت و نژاد  
چنین است یرگار چرخ بلند  
ازین زاغ ساران بی آب و رونک  
بدین تخت شاهی نهادست روی

که مارا ز اختر چه آمد بسر  
ز دانائی و شرم بی بهرگان  
همیداد خواهند گیتی بیاد  
که آید بر این پادشاهی گزند  
نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ  
شکم گرسنه مرد دیهیم جوی!

در جائیکه میخواهد گفتار تازیان را که در باب شجاعت و مردی خود و سستی و پستی ایرانیان گفته بودند نقل کند بالاخره تاب نمی آورد و سخن را کوتاه کرده بدو سه بیت قناعت می نماید در حالی که چون به تمجید ایرانیان رای میکند بیتها می سراید و مدت ها معطل می شود و باز هم نمیتواند دل از آن بر کند. عقائد اعراب را بطرزی عجیب در پرده تمسخر میکند و از بهشت و حور و کافور و مشک و ماء معین و امثال آن که رو بآه های اعراب گرسنه بیابان گرد را تشکیل

میداد سخن می راند و بالحنی شیرین که آهنگ استهزاء بخوبی از آن هویداست؛ از زبان سعد و قاص یزدگرد را که در بهشت های زمینی می چمید و با حوران دلربای مرزایران قدح بر می گرفت به بهشت و حور دعوت میکند:

تن یزدگرد و جهان فراح  
چنین باغ و ایوان و میدان و کاخ  
همه تخت و تاج و همه جشن و شور  
نیرزد بدیدار یک موی حور!

ازین دو بیت و ابیات قبل از آن بطعن های فردوسی در پرده نیک بی می توان برد!

این شعوبی فداکار وطن پرست تا آنجا بر تازیان خشمگین است که تمام بدبختی های اجتماعی و سیاسی ایران بعد از اسلام را از ایشان می بیند و عقیده دارد که چون پای آن برهنگان باین مرز دراز شد دیگر سعی و عمل بی معنی گردید و داد و بخشش مقهور بیدادگری و زفتی شد و تخت و تاج و زوربته کفش و گوهر و افسر و رخشان درفش همه از میان رفت. پیمان و راستی رخت بریست و کزی و کاستی بر کرسی نشست:

پراکنده گردد بدی در جهان  
کزند آشکارا و خوبی نهان  
بهر کشوری در ستمکاره ای  
پدید آید و زشت پتیاره ای  
نشان شب تیره آید پدید  
زما بخت فرخ بخواهد برید

فردوسی تصمصب خود را فقط نسبت بتازیان نشان نمی دهد بلکه ترکان را نیز با سانسای از جنگ ها نمی کند و بنا به مان تأثیرات عقیده شعوبی خویش آنرا در قبال مردانگی و زادی و درستکاری ایرانیان، همه جا حیلہ گر و پیمان شکن و دورو و خونخوار و سخت کش و کینه کش جلوه میدهد و ایشان را اغلب در دست ایرانیان گرفتار و سرفکنده و خاضع مینماید.

از این بیانات تصور نشود که می گوئیم فردوسی شاهنامه را با ننگه بر تصورات خویش ساخت؛ بلکه معتقدیم که این مرد تاوانسته است در قسمت های غیر تاریخی این کتاب تصرفات وطن پرستانه کرده و احساسات خویش را بهر نحوی که ممکن بود در آن گنجانیده است.

فردوسی در شاهنامه تا می تواند ایرانی را بزرگت و وطن پرست و دوستدار ضعیفان و دشمن بیدادگران و مردمی راستگو و با ایمان نشان می دهد و افتخارات نژاد ایرانی را بهر لباسی که میتوان نشان داد جلوه گر میسازد. سراسر شاهنامه از مفاخرت پایران و شاهان بزرگ این سامان مملو است و بهر حال فردوسی شعوبی باند فکری است که ایران و عقائد و رسوم مردم آن را در انظار بزرگ و خوب جلوه میدهد و تمام ملل و اقوام را در مقابل این قوم خاضع بنظر می آورد و از راه ادب و شعر از هر قومی که بایران آسیب رسانید انتقام میکشد و مخصوصاً مانند سایر بزرگان شعوبی تازیان را با شدید ترین لحنی سخریه میکند و ایشان را یست و بیچاره معرفی مینماید.

ذبیح الله - صفا

### میانه روی

خنک مرد کش آز انباز نیست  
زر و سیم و اسبان آراسته  
نباید فشانند و نباید فشرده  
نباشد جز از نیکیت رهنمای  
ازو آرز و تیمار در بند گشت

توانگر بود هر کرا آز نیست  
چوداری بدست اندزون خواسته  
هزینه چنان کن که بایدت کرد  
میانی گزینی بمانی بجای  
توانگر شد آنکس که خر سند گشت

فردوسی